

بچولان در آریم و تدابیر شایسته و سعای جمیله بکار برده
 هست به قتلش برگماریم بهمین مضمون مکاتبه اتحاد امیر بحضور
 انور نواب حیدر علی خان بهادر ارسال داشت نواب
 ممدوح بحواب نوشت که در صورت رسیدن ایشان
 از آن طرف از ما قصوری نخواهد رفت و بعد ابلاغ این پیام
 برای انتشار صیت جوان مردی خود با حضار شکر فیروزی اثر
 فرمان داد چون مراسم نواب فلک قباب بنظر مانا پهر نویس
 رسید و موجب اطمینان خاطرش گردید تدبیری اندیشیده
 سرداران لشکر که بارگه سنا تمه را دپیوسته بودند پیام فرستاد
 که رفاقت این چنین خوبی که قطع صلح کرده برادرزاده
 رشید خود را بخنجریداد سینه چاک کرده اختیار نمودن از حیثیت
 مردانگی بعید است و از چنان ظالم که خون جگر گوشه خود
 بکمال بیرحمی بر خاک ریخت توقع رفاه و فلاح داشتن نزدیک
 عقل مآل اندیشش خیلی غریب لازم آدمیت آنکه از
 همراهی ادا با نموده به پونه بستانند و بر در حریم عزت نادر این راه
 مقتول حاضر شده ملازمت اهلیمه آن مظلوم که حامله است
 نمایند چون این پیغام بسرداران رسید بمقتضای فرد مصاحبت
 اندیشش اکثری بی اجازت را گهو معاحمال و انتقال خود
 بظرف پونه ره گرا گردیدند و بعضی بیهمانه طلایه و منقلادیزک از لشکر

برآمده جاده پیمای مراحل مقصود شدند الغرض از بیدر تار سبیدن
 به رای درگ متفسی از شکر یان بونه همراهش نماند و را گهو
 با خاطری شکسته تر از رنگ حنا دست تاسف مالیده
 باسی هزار سوار پنداره که خود جمع ساخته بود با استگی طی مراحل
 نمود هم درین اثنا چون زبانی جو اسپس خبر یافت که ناظم
 حیدر آباد هم بصواب دید نانا پهر نویس بانواج قوی ایلغار کرده
 می آید مانند خرگوش که در شکر و بنگاه افتاده مرا سیره راه نجات
 می جوید مضطر گردیده التجا آوردن بنواب حیدر علی خان بهادر
 قرین مصاحبت دیده و کیلی دانار اروانه حضور اقدس ساخت
 و نیت بدین مضمون نوشت که اگر درین وقت کمک
 فرمایند و از حصه چهارم لطف سازند نهایت کرم منصور است
 نواب فلک اقتدار بجواب قلمی فرمود که از تطاول
 ترک را دور راعایا حالتی باقی نمانده که مال واجب
 عاید تواند ساخت پس برای ایشان حصه از کجا
 فرستاده شود و در باب کمک که مستدعی شده اند اگر
 آن صاحب را با دیگر کسی منازعت در میان می آمد
 بمقتضای اتحاد کمک نمودن مضایقه نداشت مگر درین حالت
 که این طوفان مانند تور خانه خودشان جوش زده مارا در امور ات
 فانگی ایشان دخل کردن نمیرسد آینده مارا ازین تکلیف

مالا بطلاق معاف باید داشت را گه و مکرر نوشت که درینوقت
 که بازار فتن از تمامی جوانب گرم است اگر ده لگ روید
 مهربانی فرمایند تمامی صوبه سرا بلکه آنطرف جوی کشناتا بادامی
 و جالی مال و غیره تفویض گماشتگان جیدری می نمایم نواب
 جیدر عاظمیان بهادر باصفای این پیام بوکلای او فرمود که اگر موکل
 شما مطابق نوشته خود بعمل آورد ازینطرف هم در انجام
 مرام او تساهل بعمل نخواهد آمد را گه و ازین نوید خوشدل
 شده برادر نسبتی خود را که باجی راد نام داشت مع سمد
 سوار و قطعه تاکید نامه در باب خالی کرده دادن قلعه بنام بابو جی
 سیندی صوبه دار سراروانه ساخت چون بابو جی راد بحوالی
 قلعه رسید و تاکید نامه مذکور پیش صوبه دار قلعه فرستاد او بمجرد
 مطالعه تیر تراز آتش گردیده جواب داد که را گه و قاتل
 برادر زاده کیست که بجاکش قلعه خالی کرده دهم اگر خیریت خود
 میخواهی سلامت برو والا بظرب گوله دود از نهادت
 خواهم بر آورد بابو جی راد چون طاقت مقاومت نداشت
 از انجا مراجعت کرده بسریرنگپتن رسید و بحضور اقدس
 نواب بهادر سعادت ملازمت دریافته استدعای
 کمک نموده نواب والا جناب حسب آرزوی
 بابو جی راد شاهزاده فیروز بخت همایون طالع را بابو جی شایسته

برای افتتاح قلعه رخصت ارزانی داشت درین اثنا خطوط
نانا پھر نویس از پونہ بدین منضمون بحضور رسید کہ زہار بر اقوال
و افعال کاذبہ را گھو از جانباید رفت و بہر تدبیری کہ باشد در قلع
و قمع آن مواد فاسدہ کہ وجود ریاست پونہ را سقیم ساختہ
باید کوشید انشاء تعالی بعد استیصال آن خوبی و خیم العاقبت
ہر آنچه موجب استحکام آن دولت خدا داد خواهد بود ازین
خیر خواہ امداد و اعانت کئی بکار خواهد رفت نواب والا جناب
کہ دعوی جہان ستانی مکنون ضمیر انور داشت اہل کاران
دوران پونہ را مکنون احسان داشتن موجب مزید شوکت
خود تصور فرمودہ از دارالریاست پای ہمت در رکاب اشہب
دولت گذاشتہ بانوج قاہرہ در سواد برجن رای پین منجوق
اقبال بعیوق بر افراشت و شاہزادہ جہان ستان ہمعنان
نصرت بقلعہ سر رسیدہ بمحاصرہ پرداخت و سیبہ و سبابا
مرتب ساختہ بہرب گوالیل و مار از روزگار قلعه نشینان
بر آورد و در عرصہ ۳۳ ماہ ساعی جمیلہ بکار برودہ قلعه را بکاید
شمشیر عالم گیر مفتوح ساخت و تہانہ مستحکم در قلعه
نشاندہ بہ سمت مدگیری عنان تافت و در عرصہ چہار روز
جبراً قہراً آن قلعه را ہم نغیر فرمودہ قلعه بجن رای درگ را
نگین دار در حلقہ محاصرہ کشید و چون عرصہ یکماہ جنگ استداد

یافت روزی با بهادران شیر صولت و غازیان رستم
صلابت دامن همت بر کمر شوکت زده یورشش فرمود
و قلعہ را بزور قوت بازوی مردانگی بکشود و درین عرصہ نواب
حیدر علی خان بہادر ہم از مستقر شوکت نہضت فرمودہ
بہ تانی و تامل طی صحاری و بوادی نمودہ نواحی تمکورہ را مضرب ضام
اقبال فرمودہ اگہو چون خبر افتتاح چند قلعہ بہ شمشیر کشور کشای
شاہزادہ بلند اقبال شنید و افواج ظفر امواج نواب
حیدر علی خان بہادر را ہم چون سیل بلا متوجہ خود دید نہ بیری بہ از
گرینختن نہانستہ باشانزدہ ہزار سوار کہ در ان حالت
اضطرار ہر اہمش ماندہ بودند رو بر تافت و ارادہ رفتن
ہندوستان نمود و لیکن افواج پونہ و ناظم حیدر آباد بتعاقبش پرداختہ
فرصت سرخاریدنش نہادند و ادرا بیرون پور و از انجا
تا خاندیس و از ان مقام بگجرات رسانیدند نواب حیدر علیخان
بہادر درین وقت فرصت را مغتنم شمرودہ بی مزاحمت اغیار
گوپال و بہادر پندہ و مودگی درگ و کچندر گدرہ کہ ہمہ قلاع متینہ
و مواضعات توابع سیر حاصل داشتہ بقبضہ اقتدار خود در آورد
و راجہ سرہستی را کہ غاشیہ اطاعت برودش کشیدہ بخلعت
فانرہ سر فرازی بخشیدہ بتوفیر خزانہ و آبادی آن ملک قدغن
بلیغ فرمود و در چند روز نول کندہ و جان ہلی را مفتوح فرمودہ

بسست هوایی دهات و آرزو لشکر کشید ، بر متفحصان اخبار
 پوشیده ماند که در ایام ماضیه چون نواب حیدر علی خان بهادر
 قلعه نگر را مفتوح ساخته تمامی ملک بد نور بشرف در آورد
 میررستم خان فاروقی که از طرف نواب آصف جاہ قلعه دار
 هوایی دهات و آرزو حلقه عبودیت نواب حیدر علی خان بهادر
 بگوشش کشیده قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود
 و خود بمشاهره پانصد روپیه و بخششی گری سواران بارگیر عزت
 اندوخت پس از مرور ایام که ماهدور او پیشوا در ملک
 بالاگهات آمده فتنه با برپا کرد آن قلعه از تصرف گماشتگان
 حیدری بدر رفته بقبضه تصرف مرهه در آمد و از ان باز بسونت را در
 نام شخصی از خویشان گوپال را و ناظم مرج بقلعه داری
 می پرداخت درینولا که گذار لشکر قاہرہ نواب حیدر علی خان
 بهادر بدین سمت اتفاق افتاد از آنجا سرسری گذشتن و گذاشتن
 دور از حمیت سرداری دیده حکم والا برای محاصره قلعه شرف نفاذ
 پذیرفت و بگوله اندازان قدغن رفت که از دور بگوله اندازی
 اشتغال دارند از آنجا که افتتاح قلعه مستحکم بسرعت متصور
 نمی شد نواب والا جناب باقتضای خرد درین تدبیری شایسته
 اندیشیده خطی از طرف اباجی رام کار پرداز نواحی مرج بنام
 بسونت را و قلعه دار هوایی دهات و آرزو نوشت بدین مضمون که

ظاهر انواب حیدر علی خان عزم تسخیر قلعه هویلی و هاتردا تر دارد
 ز بهار یدل نباید شد و مستعد جنگ باید بود اینک قوجی
 برای کمک روانه می سازم و چون خط مرتب شد انواب
 و انادل همراهی رام نام ملازم خود را که همراه لشکر فیروزی اثر
 بود بران ثبت نموده و دو نفر هرکاره را بلباس مرهقه ملبس
 ساخته روانه فرمود چون هرکاره تا پیش قلعه دار هویلی رسیدند
 آن مافهم شامت رسیده مطلق بی بمنزله عانبرده آن خط را
 مرسله اپاجی رام کار برد از نواحی مرج انگاشت و باید داری
 رسیدن کمک پیش از پیش با استحکام برج و باره پرداخت
 نواب والا جناب بعد چهار روز وقت شب دو هزار سپاهیان
 بار و سه صد سوار از قوم مرهقه در اجپوت انتخاب فرموده
 و سه ضرب توپ همراه داده و گردهی دیگر از سواران
 بنا بر احتیاط تعیین کرده و شخصی معتمد را سر لشکر مقرر نموده
 رخصت فرمود و آن جماعه در شام خزیده برای که از مرج
 بطرف قلعه پیوسته است سر بر آوردند و از آن شارع
 بطرف قلعه ره نورد شده چند توپ و بناویق بی گلوله سر
 نمودند اهل قلعه که باید داری رسیدن کمک چشم
 بر راه داشتند بجزد شنیدن صدای توپ و بندوق
 رسیدن کمک یقین کرده دروازه قلعه را بخشنودی تمام

بکشادند و تمام سواران و پیادگان را در قلعه جا دادند و جماعه
 مذکور بقلعه دارگفت که مردمان همراهی خود را از قلعه بیرون کن
 تا بر مورچال مردم نواب رفته شبخون زنند و جماعتی که همراه
 من از مرچ آمده اند حفاظت قلعه باینها بسپار قلعه دار وقت
 شب تمیز دوست و دشمن نکرده سپاهیان خود را از قلعه
 بیرون فرستاد و مردمان تازه دار در این حفاظت قلعه تعیین نمود
 همین که مردم قلعه پا از حصار بیرون نهادند سردار حیدری
 بی تکلف دست و گردن قلعه دار و چند کس از متابعانش
 استوار بست و تمامی غله و آلات حرب که در قلعه بود
 بقید ضبط در آورده شیلک مبارک باد سر نمود چون قلعه
 باقبال عدو مال بی جنگ بدست آمد علی الصباح نواب
 گردون جناب سوار تو سن جاه و جلال شده داخل قلعه
 گشت و پس از سیر امکانه اشیای نفیسه انتخاب
 فرموده آنچه قابل انعام بود بسپاه رزم خواه بخشید و همبرین
 نسق عرصه یک سال سیر و گشت آن مملکت فرموده
 و از راجگان آن نواحی مبالغه خطیر بمعرض وصول آورده و تالیف
 قلوب راجز و اعظم سردری دانسته پنج لک روپیه با تالیف
 و نفایس برای بانا پھر نویس و دیگر رؤسای پونه روانه فرمود
 پس از آن باجی را در بر او نسبتی را گھورا که در شکر ظفر پیکر

چون سایه بدنبال میگردید و در حضور طلسم فرمود که اگر عزم رفتن داشته باشی برو ما را با تو هیچ گونه مزاحمت و مواخذه نیست آن در مانده نیز سرگردانی عرض کرد که راگهوا از میان رفته و سردار آن پونه بسبب قرابت قریبه بار اگهوشند خون من انده حالا غیر از سایه دولت هما پایه ملجا و ماوای ندارم نواب مالک رقاب بر یکسی او ترحم فرموده بر ساله داری پانصد سوار و عنایت فیل و نقاره سرفرازی بخشیده در زمره ملازمان خود منسلک فرمود و همد رین ایام میمنت التیام که اسباب دولت همه آماده بود و فتح و اقبال چون چاکران غاشیه بدوش و بندگان حلقه بگوش بر در دولت سرا ایستاده پور نیاز تار دار را که بجهت عقل آراستگی داشت و بمشاهره پنجاه هون پیش یکی از عمده صرافان لشکر دفع الوقت میکرد و تحریر و تقریرش از دیر باز منظور نظر مشکل پسند نواب حیدر علی خان بهادر بود بمقتضای ذره پروری از حفیض نکبت بر آورده باوج سردری رسانید و دفتر کنتر می باو تفویض فرمود و مواجب معتول مقرر ساخته و شناس عالمیان گردانید و بعد انتظام امور کار خانجات خاطر انور پیش از پیش متوجه آراستگی سپاه رزم خواه شد تا در اندک مدت آلات حرب و پیکار افزون از تعداد فراهم گردید و صیت قدر دانی

و سپاه دوستی نواب نامدار در اقصای اقطار چون گوهر
 شهوار آویزه گوش حقیقت نیوش بهادران جان سپار
 شده جوق جوق با اسلحه مرغوب و اسپان خوب رسیده
 در سلک ملازمان منساک میگردیدند و دست و دست
 سواران طوایل خاص با اشعه اسای زر نشان و البسه رنگهای
 الوان خار حسرت در سینه گلزار می شکستند تفنگچیان
 ملبس بلباس بانات سرخ و زرد و سبز شده چون
 ابرهای موسم بهار هر جانب قطره زنی میکردند و سواران
 خفتان پوش مانند دریای موج بحر خضر را غریق آب خجالت
 میساختند الغرض در عرصه قلیل پنجاه و هشت هزار سوار جرار
 و شانزده هزار سپاهیان بار و چهل و پنج هزار پیادگان کرناکی
 که در فن تفنگ اندازی بی خطا بودند زیر لوای آسمان
 سای مجتمع گردیدند و علاوه توپ خانه یک هزار چهار صد
 شتر انتخاب فرموده حواله جوانان روئین تن گردید که بطرز
 افواج عراق و ترکستان شتر نال بران بسته مانند رعد
 جوشان و خروشان هنگام پیکار برق افشان باشند الغرض
 چون ضمیر خورشید تنویر از انجام جمیع اسباب سروری
 جمع گردید معاودت مستقر سریر دولت فرموده بنایه
 عاطفت بر مفارق سکنه آن بلاد خجسته بنیاد انداخت

و بنایست مناسب مناسب و علوفه واجب و انعام قلاع و جواهر
 زواهر و اقیال و اسپان بی مثال تمامی سایه گزینان و امن
 دولت را مهون مت و آماده جان فشانی ساخت



رسیدن ماهدو را و بار ثانی از پونه در ملک بالا گهاق
 بقصد انتزاع و عاقبت الامر صلح کردن و بر کشتن بملک
 خود بعد قطع نزاع ؛

چون نواب بهادر بعد رفتن ماهدو را و لشکری قوی از مردان
 جنگجوی کار دیده فراهم آورده و توپخانه صاعقه بار جمع کرده برای
 انتظام ملک بد آنور نوند آهین اسم را سبک عنان ساخت
 ناظم صوبه سرا که از طرف ماهدو را و تسلط بود از نهضت
 فرمودن نواب عالیجناب بطرف بد آنور یقین دانست
 که آن حیدر دل از نظم و نسق نواب نگران فراغ بسته باستخلاص
 صوبه سرانست خواهد گماشت بنا بر این بخود داری کوشیدن
 و علاج واقعه پیش از وقوع بعمل آوردن اصلاح دانسته
 شرح دار بذریعه عرایض بحضور ماهدو را و پیشوا اطلاع بخشید
 و آن سردار ذوالاقتدار جمعیت نواب بهادر را موجب
 پراگندگی دولت خود انگاشته باز امر او افواج جمع کرده
 بطرف مملکت محروسه نواب و الاجناب رو آورد

و سرداران خود را معه جمعیت‌های شایسته برای افتتاح
 قلعبجات متعلقه دولت میدری تعیین نمود نواب و الاجناب
 از آمدن آن نیندیشیده تمامی فوج نظرموج و توپخانه همراه گرفته
 از راه سموکه و بسواتین عبور جوی تنب بھدر را نموده
 سواد شکار پور را مطرب خیام اقبال ساخت و
 افواج غنیمت ہم از استماع درود شکر نمرت اثر محاصره
 قلعبجات معطل داشته بفاصله دو میل دایره کرده صباح آن
 جنگ گاه در رسید و ازینطرف نواب و الاجناب ہم
 خود توکل بر سر و جوشن صیانت حافظ حقیقی در بر کرده به رزمگاه
 خرامید و راجه چیتل درگ که درین سفر بر ہمنونی قاید توفیق
 غاشبہ اطاعت بردوشش گرفته ہرکاب بود معہ فوج خود
 در جنگ گاه ہمعنائی گزیده اگر چه بسبب افزونی شکر
 مرہتہ کہ فرزندتر از مور و ماخ بود شکر نظریکدر محاصره چون نگین
 در حلقہ می نمود مگر از انجا کہ شیر عرین از گلہ آہو غمی نہ ارد
 بہادران ناموس دوست تمامی روز چہ جنگشہای نمایان کرده بشام
 رسانیدند و شکر مخالف از میدان جنگ معاودت کرده
 بنزد گاہ خود رفت نواب فریدون فر کہ خرد آموز عقل والا بود
 شکریان را فرصت اکل و شرب بخشیدہ شب ہنگام
 از انجا کوچیدہ متقل مقام چردلی و نوزلی و چرایشہ متراکم

پس پشت شکر گذاشته پیام اقبال نصب فرمود و اطراف شکرکینگاه های دشمن شکار تجویز فرموده جایجاز سواران و پیادگان یزک است حکام بخشید و از انطرف ماهور او باتفاق حاکم شانور که این بار هم فسخ عهد کرده همراه بود بمکاذی شکر نهرت قرین دایره نمود و هر روز جوق جوق مردان کاری از طرفین بمیدان خرابیده جان نثاری مینمودند بعد چند روز چون سردار مرهنة انواب گران سنگ بر قلل جبال کشیده گلوله های التواتر چون تگرگ باریدن آغاز نهاد و مردم بسیار از اردوی همایون شربت شهادت چشیدند نواب عالیجناب پیش ازین ضایع شدن بهادران کار آمدنی گوارای طبع اقدس نغمه نموده وقت شب پنج هزار پیاده تفنگچی قادر انداز و یک هزار و پانصد سوار جان نثار و چهار ضرب توپ جلو تیز دو همراه گرفته و جمیع کار خانجات عظمت و شوکت را با اعتماد دلادور خان گذاشته و باقی شکر نزد هیبت جنگ داشته بعزم ششخون دریشه خزید و عزم مصمم فرمود که اول بر توپخانه غنیم دست تصرف یافته بعد از ان دو دوازده شمشیر باید بر آورد لیکن چون بخت آن خفتگان بسترده هوشی بیدار بود همین که نواب نظر انتساب از ان یشم تراکم برآمد شب پیاپی رسید و سفیده صبح

بد مید فوج اعدا از طلوع لشکر نواب بهادر خبردار شده و شان
 غسل را ابرام خود یافته چون گمان از جوانب از و طام نموده
 طنین بگیرد و بند بلند نمودند و نواب نامدار را معه همرازان از چهار
 طرف احاطه کردند نواب کوه وقار در آن هنگامه محشر آشوب
 هر چند بگوله اند از آن بخیط انداز که از تادی ایام بمشوق آن کار
 سر برده بودند فرمان داد و آنها هم قاصر نشدند مگر از آنجا که اختر
 در گذر وسعادت و خوست توانان است مطلق آتش
 فتیله بر بار دست پیاله توپ نگرفت تا آنکه نواب خود
 از اسپ فرود آمد و فتیله سوزان بر بار دست نهاد هرگز
 اثری بخشید ناچار از او دست برداشته به تفنگچیان
 تقید فرمود و آن جان تار آن چند شلک بنا دیق زده بسیاری
 را از خون گرفتگان بدار البوار فرستادند مگر چون لشکر مرهقه
 از حرد شمار افزون بود و حاضر بودن نواب بهادر
 در آن جماعه اندک، برایشان به ثبوت پیوست
 اتمام جنگ را بهمان روز یقین دانسته و دست از جان
 شسته مادیان های صرصر تردد کرده های آتش نهاد و کوهی را
 همبیز کرده باین غازیان شهادت طلب در پیوستند
 و بپراق کوتاه کار نامه رستم و اسفند یار بروی کار آوردند و
 در آن آشوبگاه یکسخت را و دیوان اندین خاکدان سفلی

بعالم علوی خرامید و عظمی زمان خان گلگونه زخم بر روی کشید و
 بقیه السیف که رویه اردوی کلان بر تافتند از تعاقب فوج
 مرسته روی خاک عدم نهفتند نواب و الاجناب چون رنگ
 میدان جنگ دیگرگون دید مانند آفتاب جهان گرد یک تن
 از آن طوفان بلاکناره گزیده بسایه درختی متظر اعانت کار ساز
 حقیقی با ستاد اتفاقا طنبور نوازی ملازم حضور از آن میدان
 قیامت اثر بر آمده زیر همان درخت که بار در شمرت و اقبال
 بود وارد گردید نواب صاحب اقبال رسیدن او را اقبال
 نصرت گرفته بنواختن طنبور فرمان داد چون آواز طنبور در گنبد
 گردون پیچید افواج مرسته را اندیشم رسیدن کوکب از جابرد
 و آنچه از قسم اسپ و اسلحه از بهادران لشکر نواب بهادر
 بیغبارده بودند بر جا گذاشته و قدری از اسباب خود هم بران اضافه
 کرده سبکدوش راه فرار پیمودند و نواب سپهر جناب
 با معدودی از مردان لشکر که باستماع آواز طنبور عنان باز گردانیده
 زیر آن درخت در حضور انور اجتماع نموده بودند مانند مهر جوماتاب
 که از پرده ابر بر آید در میدان رزمگاه خرامید، بگرد و رود
 در میدان گردی عظیم از پس پشت نمایان گردید چون
 باهنر از هوای نصرت و اقبال و امان گرد چاک گردید بنظر
 رسید که هیبت جنگ بخشی فوج ظفر موج بسایه علم از دنا پیکر

با قوج خون خوار و توپخانه و سپاهیمان بار ایلغار و زلزله بر سر وقت
 رسیده نواب هلال رکاب هیبت جنگ را مورد
 نوازشات نبی پایان فرموده با شکر تازه زور و توپخانه تعاقب
 فوج مرهته نمود و تیغ خون آشام از نیام انتقام بر آورده حکم قتل عام
 صادر فرمود. بمجرّد صدور حکم قضا شسیم گوله اندازان چابک دست
 و تفنگچیان از باده تهوّر مست بیارش گو ایل جماعه اعدا را
 چون برگ لاله بادل پرداز غنجاک و خون انداختند و سواران
 نظریه پیمان اسپان باد رفتار را سبک عنان ساخته دست یغما
 بر نقد روان آن گرانجامان دراز ساختند مدهوراد چون کشتی امید
 خود از لطمه شکر طوفان زای در گرداب تباهی دید با آنچه چنان
 فوج بیکران ردا از معرکه مردان تافته تا سواد بنکا پور عنان باز نکشید
 چون میدان رزم از وجود معاندان تپید گردید نواب نظریه نصیب
 شاد یانه فتح نواخته در آسمان مقام نصرت انجام قبه بارگاه باوج ماه
 بر افراخت و برهم مراحم و انعامات نقود و اجناس بالتیام
 جراحت مجروحان پرداخت درین اثنا چون از شروع شدن
 برشکال کوس ابر در غرش آمده غلغله در زمین و زمان
 بر انداخت و فرمانروای فلک چهارم برای تهدید خیل نجوم تیغ
 لامع برق بر افراخت مدهوراد در حوالی بنکا پور طرح قشلاق
 افکنده و در آنچه چنان موسم که همه عالم آب بود و سیل ناله

عابران یک‌نیزه از سر میگذشت بغیرت نام پیشوائی
گوپال را و ناظم مرچ را فرمان داد که بهر نوعی که تواند آنطرف جوی
تنب بحد را رفته دست یغما بر ملک مقبوضه نواب بهادر
در از سازد از انجا که از حکم حاکم گزیر نبود گوپال را و با فوجی گران
از معبر هورل عابر گردیده مواضعات و قریای هر چه پیش آمد
بجارد و غارت رفته و در امکانه آتش زده بخاک سیاه برابر
ساخت و از پایکار هر پن هلی در ای درگ بعنف و اشتلم
زرنای خطیر بمعرض وصول آورده در تعلقات چیتل درگ
دست تقدی در از نمود و چون این ساخته بمعرض نواب
همایون رسید از انجا که عذر برشکال بخاطر آوردن و از طغیان
سیلا بهاندیشیدن آبروی شجاعت ریختن است
بی تامل و تانی تمامی اردوی ظفر قرین را بر مقامگاه گذاشته
شش هزار سوار اسپان خاصه و نه هزار سلحدار و چهار هزار
پیادگان باروشش ضرب توپ همکاب سعادت داشته
چون ابر صاعقه بار بطرف خرمن اعدا قطره زن گردید و در
سه روز متاعب و مصائب راه پر خطر طی کرده در حالی که
گوپال را و لشکریانش مطلق از نزول آن سیلاب
بلا آگاهی نداشتند بی محابا ریخت و کسی را فرصت
زمین کشیدن و اسلحه گرفتن نداده از لطمه طوفان تیغ و

خنجر برق افشان جویهای خون روان کرده موج متوالی چون
 آب دریای سرخاب برانگیخت شمشیر زمان آن لشکر
 هزیمت اثر از ترس مردان رستم جگر چون زغال سپر انداختند و از
 دست برد شطر نجی فلک فیل و اسب سواران چون اشتر
 بی مهار از مرکب همت پیاده شده بازی شاه و وزیر پونه
 رانات دیده رخ از نبرد بر تافته نقد هستی در باختند گوپال را و
 چون دید که منصوبه اش نتیجه بر عکس داد و مهره امید در ششدر
 یاس افتاد بساط نرد و غار ابر چیده جمیع اموال سابقه و لاحق و خیام
 مملو از اقمشه نفیسه که از پالیکاران و مواضعات بتعدی گرفته
 جمع ساخته بود بر جا و مقام گذاشته با معدودی از خواص اسب
 گریز تیز رانده در پناه قلعه سرا که بشرف مادهوراد بود رسید
 و مردان و زنان بنگاهش هر قدر که از ضربت شمشیر
 خوتخوار و اسیری بهادران جلادت شعار نواب نامدار
 سلامت مانند بانیم جانی که داشتند بلشکر مادهوراد ملحق
 گردیدند و لب تشنگان وادی ادبار لذت قطره آب
 خنجر آبدار نواب در یاد دل خوب چشیدند پس نواب
 از در هزیمت غضنفر صلابت از تعاقب آن روباہ طبتان
 که چند روز چون گرگ دندان آن را استخوان رعایای گو سپند
 خصال تیز کرده بودند عنان تگاور همت باز داشته تقارہ

فتح گرفت و هماغالوای اقبال بلند ساخت و همدان روز
 فیروزی اندوز بازی تازه از پرده نیلگون حصار بر روی کار آمد که
 پنداره های لشکر فیروزی اثر که بطریق متقابل از نهضت
 نواب کامگار شرف رخصت یافته به تبدیل لهجه و تغییر
 لباس با سواران لشکر گوپال را چون نشم با شراب
 آمیخته بودند وقت فرصت از دست نداده در چینیکه گوپال را در
 فرار برقرار اختیار نموده بود بسر خوشی تمام فکر خمار شکنی خود
 نموده در حالت مدهوشی بسیاری را از بار هستی سبکدوش
 ساخته پنج هزار راس اسبان صبار فتار و نوزده زنجیر
 اخیال کوه و قار و نود مهار اشتران بختی ترا دیغبار بوده بحضور
 نواب کامگار سالها و غنائم سعادت اندوز شدند و از انعام
 و افره نقود و اجناس کام دل برگرفتند مادهور او چون دید که
 با وصف حاضر نمودن این قدر لشکر کثیر و جم غفیر هیچ عقده
 بناخن تدبیر نمیکشاید و از طغیانی آنها چون ماهی بی آب راه
 بدر و بطرف پونه نمی نماید معرفت و کلامی کار دان راه
 آشتی با نواب ارسطورای سکندر فریپیموده و بهانه اخذ
 حصه چهارم ظاهر نموده بر دو لک روپیه انقطاع معامه جنگ
 نمود و بعد یک سال و چند ماه غایب و فاسر بادلی شکسته
 عنان گسسته بمقر حکومت خود راه نورد گردید نواب بهادر

بعد رفتن ماهور و انتظام واقعی آن نواحی نمود و قرین فتح و ظفر
 در سایه عنایت خالق و اور از راه نگر بسریزنگپتن نزول اطلال
 از زانی داشته سپاه رزمخواه را بعنایت خلع رنگارنگ و نقود
 و جالیرات سرفراز کرده رخصت استراحت بخشید بعد
 چندی نواب دلاور خان که در کنف حمایت نواب عالیجناب
 روزگاری بکام و آرام داشت باغواهی شیطان لعین که از راه بر
 خردستین است بی صدور سببی عذر بیماری خود ظاهر ساخته بکولار
 رفت و از انجاء مع احوال و انتقال خود بی خبر بسرعت
 بآرکات رفت سکونت ورزید نواب و الاجناب
 باسماع این خبر قرین حیرت و تاسف گردیده تعاقب کولار را
 ضبط فرموده حاکم عادل دیگر از حضور بدان مقام تعیین فرمود؛



نهضت نمودن رایات عالیات به تسخیر کوزگ
 و کلیکوت با دیگر سوانح که در سنه یکهزار و یکصد
 و هشتاد هجری رونمود؛

در ایامی که سلاطین سیجا پور سیر آرای خلافت بودند حکام کوزگ
 و کلیکوت سرچمبر اطاعت نهاده باج گزاری مینمودند پس از
 انقلاب آن دولت چون نواب آصفجاه از حضور پادشاه
 هندوستان به صوبه داری دکن سرفراز شده سندر ریاست

گرم ساخت مرزبانان مذکور بدستور مستمر در ایصال زر
 پیشکش نهادن نمی درزیدند و در اواخر عهد چون نواب آصفجاه
 با مرهته در آویخت و توجه به جزئیات ملکه اری نکرد زمینداران
 قابو طلب سستی حکام دیده گناه گوشه تخت بر شکستند
 اگر چه نواب حیدر خان بهادر را خار خار سبخر آن ملک
 در خاطر اقدس جا داشت مگر بسبب هرج و مرج کلی که از درود
 مرهته لاحق حال شکر بیان عدو مال شده بود آن اراده از قوت
 بنعل نمی آمد درینو لاکه گلزار همیشه بهار بالا گهاست بکسین پیرانی
 باغبان اقبال بی زوال نواب بهادر بی خار گردید و مرهته از
 دست غازیان نصرت شعار سرچنگ رسانی خورده بطرف
 پونده نور دید عزم خاطر ملکوت مناظر نواب والا جناب از
 کسین بطون بمنصه شهود جلوه گر شد و سرای آن بد کرداران که
 در ایام فترات مردم تهاجمات سرکار دولت مدار را قتل
 و غارت نموده و ملک را بقبضه اقتدار خود آورده داعی و درمی
 سرکار عاید نمی ساختند و لوای استکبار می افراختند بر ذمه
 همست و الا نهست واجب شمرده باحضار شکر فرمان
 داد و چون باسرع ادقات عا کر فیروز می پیکر بسایه
 لوای آسمان سای مجتمع شدند بساعت همایون
 نواب پیل بند شبر شکار از راه نگر گذشته بر ساحل

دریا جاده پیمانگر دید و فریب هفصد نفر از زمره ماهیگیران
 مع سفاین شان جمع فرموده سامان رسد از راه دریا
 طلب داشت و چون از اذوقه لشکر اطمینان دست داد
 بار ساله های بار و توپخانه برق آشوب بر سر آن جماعه باغیه طاغیه
 چون مرگ مفاجات در رسید و ادل بهادران جان نثار را
 برای گردن شکنی پالیکار تعلقه بل که در همان نزدیکی بر سر مواضعات
 متعلقه دار الاماره تاخته و مال رعایا را غارت نموده و مواشی را حی
 کرده برده بود حکم داد پالیکار مذکور با ستماع این خبر طاقت
 پنجم آزمائی با شیران سرشکن نیافته قلعه را خالی کرده مع عیال و
 احمال و ائقال خود در کنام صحرا خزید و فوج حاکم کورگ را با خود
 شریک ساخته آماده جنگ گردید چون این خبر سامعه افروز
 حضور انور گردید نواب نامدار جمعی از مردان معتمد را در قلعه
 گذاشته بر سر آن اجل گرفتگان از راه صحرا تاخت و ماتند
 شیر زبان از ان نستان سر بر آورده بی محابایتی کین از نیام
 برکشید و از طرفین بازار داده گرم گردید پالیکار ان باغی چون
 رهایی خود از چنگ اجل مستعذر دیدند دست از جان برداشته
 کارزار نمایان نمودند و بر فوج میسره چنان زور آوردند که فریب
 بود تا زلزلی پیامی ثبات راه یابد مگر نواب عالیجناب خود
 بنفس نفیس با چهار هزار سوار از قلبگاه جاور یزید در رسید و از

عقب فوج مقاهیر بفریب تیغ و سنان زهر آنب گون گردن
دشت شان شکسته از گران بار هستی سبک
ساخت و همدرین روز که نوروز سال دولت و اقبال بود
صاحبزاده عالم و عالمیان جوان طالع فیروزی نشان جناب
طیو سلطان که درین سفر فرخی اثر هرکاب سعادت پدر والا گه
بود زبانی جواسبیس معتبر خبر یافت که پالیکاران مقهور از انجا
بمسافت دو میل جمیع ناموس و اموال خود را در میان صحرا
بجای قلب گذاشته اند صاحبزاده والا تبار با آنکه در ان روز
شهبسوار عمر مبارک در مرحله سال هژدهم جولانگری داشت
مگر از انجا که شیران را از بدو آفرینش برای صید نخبیر
حاجت تعلیم نیست بی محابا بدو سه هزار بهادران شیر خصال
سمند آهوگیر را همبیز کرد و در ان صحرای پر خار متراکم که
خم و پیچ زلف گرهگیر عنبرین مویان را در طقه زنجیر صیرت
دبند طوق حسرت میکشید بد ان مقام قلب باستحفظان
مال و ناموس در آدینخت و خون بسیاری از ان تیره
در دنان بر خاک خواری ریخت اگر چه آن مدبران شوم
طبع در شیلک بنا دیق و استعمال شمشیر و سنان
حتی الوسع و الامکان کوتاهی نکردند آخر و بفرار نهادند و میدان
معرکه را پشت دادند صاحبزاده رستم شوکت اسفند یار

صلاحت تمامی زنان را به سلسله اسیری در آورده و اموال
بیقیاس جمع کرده صحیح و سالم قرین فتح و ظفر معاودت فرموده
جبین نیاز را بدرگاه خالق حقیقی و مجازی سجده ریز اطاعت
ساخت نواب نامدار گردون و قارآن فتح سرگ را دیباچه
جراید فتوحات آینده تصور فرموده فرزند بجان پیوند را در آغوش
شفقت کشید و کلاه گوشه افتخارش را از طره ایوان
کیوان بلند گردانید پالیکار از شنیدن خبر گرفتاری ناموس
و رفتن اموال چاره جز انقیاد ندیده با دو سه خواص در حضور
لامع التور حاضر شده سعادت زمین بوس دریافت و باقی
خزانة دامنه و اقمشه نفیسه و دندانهای اقیال که اندوخته آبایش
بود پنجاه شتر بار بحضور گذرانیده ذریعه جان بخشی خود ساخت
نواب عالیجناب که ترحم و شفقت مخمّر و جود با جود
داشت بر سکنت او بخشود و ناموس او را حکم اطلاق داده
و قول و پیمان استوار در باب آبادی ملک و حفاظت
رعایا از او گرفته علاقه اش باز بر و بحال داشته بعد یک روز
از آنجا پیشتر نهضت فرمود پالیکار کوترک چون طوفان بلا متوجه
دیار خود دید و احوال پالیکار قلعه بل و گرفتاری ناموسش شنید
بفکر خودداری افتاده رقبه جان را بر بقیه اطاعت در آوردن
مصاوت وقت دانست و زر خطیر و نفایس آن دیار

بطریق پیشکش حاضر آورده طقه بندگی در گوش کشید نواب
 والا فطرت انسداد رخنه فساد قرین مصالحت دیده در قلعه پرکرا
 که قلب تراز و دوران نواحی مکانی نبود تهمانه قایم ساخته پیشتر
 توجیه فرمود علی راجه مرزبان کنیا نور که مرد مسلمان از قوم ماپله بود
 ورود نمود نواب بهادر را که اعلام دین محمدی در آن ملک
 برافراخته و میان تیره خاکدان ششم هدایت روشن ساخته
 نهایت گرامی داشته سعادت دیدار اقدس از جمله
 مفروضات و طاعات شمرده بگام شوق شتافته شرف
 ملازمت دریافت و آنچه از نقد و جنس حاضر داشت تبار قدوم
 میمنت لزوم نمود نواب والا جناب بر حسن اعتقادش
 آفرین خوانده و دوا قف کار آن ملک دانسته دوران سفر
 میمنت اثر بهراهی خود سه بلند ساخت و چنان از اکرام
 و انعام تالیف قلبش نمود که او بر عمر گذشته تاسف نمود
 پس دو سه روز در آن سرزمین و نشین برای آسودگی
 لشکر یان مقام فرموده طبیل کوچ بنوازش در آورد و سواد
 کلیکوت را مضراب سرداق است جاه و جلال ساخته به قلع
 و قمع مواد فاسده سرکشان آن ملک که از قوم نائرتهور کیش
 و جهالت شعار اند پیش نهاد همت والا فرمود و خون آن
 بدرگان به آب شمشیر آمیخته زمین نشنیده اسیران نمود